

# آهنگ بیدارگری

جامعه ایرانی در شعر بیدارگر فارسی

– از شاهنامه تا جاویدنامه –

دکتر بتول فخراسلام

با یاد پدر  
- کز یار یادگارِ دلم یاد کرد ماند -  
به مادرم  
- آن «شاهنامه» رنج و  
«بوستان» مهر -  
تقدیم می‌گردد.



انتشارات محقق

انتشارات ترانه

مشهد، میدان سعدی، پاساژ مهتاب

تلفن ۲۲۵۷۶۴۶، تلفاکس ۸۴۵۰۱۳۰

آهنگ بیدارگری

جامعه ایرانی در شعر بیدارگر فارسی

از شاهنامه تا جاوید نامه

دکتر بتول فخر اسلام

• چاپ اول: ۱۳۸۶ • شمارگان ۱۵۰۰ جلد • قیمت ۳۵۰۰ تومان

• حروفچینی گل‌واژه ۸۴۱۳۶۹۲ • لیتوگرافی: شبیرنگ

• چاپ و صحافی دانشگاه فردوسی

ISBN: 964-8672-15-6

شابک ۹۶۴-۸۶۷۲-۱۵-۶

کلیه حقوق برای انتشارات محقق و ترانه محفوظ است

فخر اسلام، بتول، ۱۳۵۲ -

آهنگک پیدارگری جامعه ایرانی در شعر بیدارگر فارسی، از شاهنامه تا جاوید نامه / بتول فخر اسلام . --  
مشهد: محقق، ترانه، ۱۳۸۶ -.

ISBN: 964-8672-15-6

۳۳۶ ص.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. شعر فارسی - تاریخ و نقد - ۲- ادبیات فارسی - جنبه‌های اجتماعی

PIR۳۵۲۳/۳۳۶۹

۸۵۹/۰۰۹

۸۵-۳۹۸۹۶

کتابخانه ملی ایران

## فهرست

| عنوان                                                | صفحه |
|------------------------------------------------------|------|
| پیشگفتار .....                                       | ۷    |
| مقدمه .....                                          | ۱۱   |
| <b>بخش نخست</b>                                      |      |
| فصل اول: شناسایی ادبیات بیدارگر .....                | ۲۷   |
| فصل دوم: ویژگیهای ادب بیداری .....                   | ۳۱   |
| فصل سوم: روشهای بیدارگری در شعر بیدارگر .....        | ۳۵   |
| فصل چهارم: گونه‌های بیدارگری و بینش بیدارگرانه ..... | ۴۳   |
| <b>بخش دوم</b>                                       |      |
| فصل اول: شاهنامه فردوسی و بوستان سعدی .....          | ۵۳   |
| فصل دوم: همانندی‌های سیاسی شاهنامه و بوستان .....    | ۸۱   |
| فصل سوم: شورش در شاهنامه .....                       | ۹۹   |
| فصل چهارم: پهلوانان، شهریاران، زنان، دشمنان .....    | ۱۱۱  |
| فصل پنجم: درنگی در باب‌های بوستان .....              | ۱۴۳  |
| <b>بخش سوم</b>                                       |      |
| فصل اول: دین در جامعه ایرانی .....                   | ۱۹۱  |
| فصل دوم: بیدارگری دینی .....                         | ۱۹۵  |

#### بخش چهارم

فصل اول: نگاهی به تاریخ اجتماعی ایران ..... ۲۱۷

فصل دوم: بیدارگری اجتماعی ..... ۲۲۱

#### بخش پنجم

بیدارگری سیاسی ..... ۲۵۹

#### بخش ششم

فصل اول: نگاهی به وضع فرهنگی ایران ..... ۲۷۱

فصل دوم: بیدارگری فرهنگی ..... ۲۷۳

#### بخش هفتم

بیدارگری اخلاقی ..... ۲۹۷

#### بخش هشتم

بیدارگری عرفانی ..... ۳۱۳

فهرست نام‌های اشخاص ..... ۳۲۷

فهرست منابع و مآخذ ..... ۳۳۱

به نام خدا

### پیشگفتار

گرد و غبارِ نشسته بر پیشانیِ «فرهنگ» یک مرز و بوم، نشان از گذرِ پرشتابِ «سده»ها دارد و شناسایی یک «فرهنگ» - که پوششی خاک آلود، تن‌پوش آن گشته است - جز با درنگ در «ادبیات» آن سرزمین، امکان‌پذیر نخواهد بود.

ادبیات پارسی، گاه نمودارِ گذشته‌هایی است که هنوز گذر نکرده‌اند؛ و گاه نمایانگر همیشه‌هایی است که هرگز نیامدند و گاهگاهی آینه‌ای است که چهرهٔ «فردا» را از پس زنگارِ به جا مانده از «دیروز» این هزاره‌ها نشان می‌دهد.

ادبیات پارسی، تنها، قصهٔ دلدادگیها و دلبردگیها نیست، حکایتِ رنجهایی است که بی‌دسترنج مانده‌اند، دستهایی که دستاوردها را ربوده‌اند و دستاویز ستم نموده‌اند؛ تاریخِ «آرزو»هایی است که به گناهِ «دست نیافتنی بودن» به آوارگی در آینده‌ای دور، محکوم گشته‌اند؛ داستانِ به زمین خوردنهای پی در پی و برخاستنهای پیاپیِ «آرمان»های زخم خورده‌ای است که از سنگسارِ «نادانی»ها، جان سالم به در برده‌اند؛ حماسهٔ «ارزش»هایی است که در نبرد با دژخیمانِ «روش»، خسته از ریشه رفتنهای «ریا»، پرچمِ «پیروزی» را بر فرازِ «جاودانگی» به جنبش در آورده‌اند؛ روایتِ «آزادگی» زنان و مردانی است که بر شمشیرها شکیبایی ورزیدند و بر زنجیرها هرگز.

ادبیات پارسی، سخن دردهای بی‌درمانی است که «بغض» گشته‌اند و سر بر دیوارِ «حلقوم»ها می‌کوبند؛ «بانگ» شده‌اند و در حسرت‌رهایی از قفسِ «خفقان» اشک می‌ریزند؛

«آه» برخاسته از خاکسترِ جگرِ سوخته می نمایند که از تبعیدگاهِ «لب بستگی» ها گریخته اند؛ و «شعر» شده است در موسمی که خنجرِ «ستم» و حشیا نه صدای زخمیِ «عدالت» را پوست می گرفت و اگر صدایی مانده بود، صدای خمیازه «غیرت» بود که نمی خواست از خوابِ زمستانیِ خود برخیزد.

ادبیات پارسی، یعنی «از دیو و دد ملول شدن و در آرزوی انسان گشتن»، امیدِ «یافتنِ آن که یافت می نشود»؛ دریغِ «آدمی در عالم خاکی به دست نیامدن»؛ شگفتیِ «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند»؛ و اندوهِ فرا رسیدنِ زمانی «که به غیر از انسان، هیچ چیز ارزان نیست»؛ ادبیات پارسی یعنی بیدارگری انسانی، درسِ «چگونه انسان ماندن» در زمانه ای که ددمنشی و دیو خوبی سایه بر اهالیِ «قرن شکلک چهره»<sup>\*</sup> افکنده است؛ آموزه «چه باید کرد»، زمانی که «مبادا»ها آویزه گوشِ «ندانم کاری»ها شده است؛ سرمشقِ «چرا سگی گذاشتن و سنگ برداشتن» هنگامی که «سنگها را بسته اند و سگها را گشاده اند» و سرزنشیِ جرمه سان برای «دست ستم کشیده ای که به سنگ آشنا نشده است».

و این گونه است که ادبیات، انگیزه ای برای بیداری می شود؛ انگیزه ای برای از پلیدی گریختن و به پاکی آویختن، از خود جستن و خدا را جستن، از خاک رستن و بر خاک رستن - بیدارگری عرفانی -

انگیزه ای برای از بدی بُریدن و به خوبی رسیدن، خود را گذاشتن و دیگری را برداشتن، دل را از خواسته پرداختن و دلِ دیگری را نواختن، از حیوانی مردن و آب حیوانی خوردن، «به اندازه بود، نمودن» و باد و بود ننمودن، - بیدارگری اخلاقی -

انگیزه ای برای اخلاص در نیایش، بی چشمداشت ستایش از جانب خلق؛ خدا را نه به عشقِ بهشت ستودن؛ پرستشِ پنهانِ حق که «گناه کردن پنهان به از عبادت فاش»؛ - بیدارگری دینی -

\* - تعبیر از زنده یاد «اخوان ثالث» وام گرفته شده است.

انگیزه‌ای برای آشنایی دادن مردم به آگاهی، آشتی دادن دادگری و دولتمندی؛ ستیز با ستمگر و پناه به یکدیگر؛ با اذیت، بیگانگی و با امنیت در یگانگی؛ - بیدارگری سیاسی و اجتماعی -

انگیزه‌ای برای ارزش هنر و ادب را دریافتن و از بی‌هنران و بی‌ادبان روی برتافتن؛ از زندگانی خود نام نیک گذاشتن و نکونام درگذشتن؛ به دنیا دل نبستن، - بیدارگری فرهنگی.

\*\*\*\*

از استادان ارجمندم - بویژه جناب آقای دکتر رضا اشرف زاده - که همواره از دانش و رهنمایی‌های ارزنده‌ی ایشان بهره‌مند بوده‌ام، سپاسگزارم.  
از همسر مهربانم - آقای جواد وجدانی - برای همه خوبی‌هایش سپاسگزاری می‌کنم، بویژه که بدون پیگیری‌هایش چاپ این کتاب امکان‌پذیر نبود.

«غیبت خورشید بیداری‌گش است»

بتول فخر اسلام

بهار ۸۶

## مقدمه

پیوستگی جامعه - فرهنگ‌شناسی با ذهن انسان و کارکردهای ذهنی آفرینشگر آثار ادبی، امری است که با کاوش در ادب‌پارسی و جستجوی نشانه‌های رویکرد ذهن و جامعه به یکدیگر، شایسته بررسی است و گوناگونی مفهوم‌ها، جهان‌بینی‌ها، ایدئولوژی‌ها و ارزش‌های تجلی یافته در ادبیات سده‌های تاریخی ایران گواه خوبی بر این ادعاست؛ چرا که دلیل این گونه‌گونی، ناهم‌اندی مقتضیات سیاسی، اجتماعی و تفاوت شرایط فرهنگی است که در هر دوره‌ای فرمانروا بوده و رد پای خود را بر شعر گذاشته است و از آن جا که هر دوره‌ای، کنش‌های اجتماعی و اندیشه‌های ویژه خود را خواهان است، ادبیات نیز با درونی کردن این کنش‌ها پدید آورنده «فکر» می‌گردد که در خود، جامعه روزگارش را بازتاب می‌دهد و در این پژوهش، از ابزار توانمند «زبان» یاری می‌گیرد و در این جا، زبان تنها نقش ارتباطی ندارد، بلکه سامان بخش کارکردهای متعالی ذهن برخاسته از تجربه‌های اجتماعی و فرهنگی است.

درحقیقت، بررسی جامعه - فرهنگ‌شناسی و نموده‌های آن در آثار ادبی، جایگاه «اندیشه کلامی» را در ادبیات نشان می‌دهد. زیرا با پژوهش اندیشه‌های کلامی شاعران می‌توان از مولفه‌های فکری - فرهنگی و هویت ملی - مذهبی جهت شناخت جامعه بهره گرفت. «شاید بتوان اندیشه و گفتار را به صورت طرحواره، همانند دو دایره متقاطع تصور کرد. این دو دایره در جایی که همدیگر را قطع می‌کنند، قسمت مشترکی به وجود می‌آورند که همان اندیشه کلامی است. اما اندیشه کلامی به هیچ وجه شامل همه شکل‌های اندیشه یا گفتار نیست.»<sup>۱</sup>

کندوکاو در ادبیات، از بُعد جامعه - فرهنگ‌شناختی، افزون بر آن که نشانگر ذهن‌سازی جامعه است - چون این جامعه است که ذهن هنرمند را می‌سازد - نمودار «تعهد» اثر نیز هست، زیرا ادبیات متعهد، ادبیاتی است که با پرسش‌های ماورای ادب درگیر می‌شود و خود را با تاریخ، سیاست، اجتماع، فلسفه نیز پیوند می‌زند و اندیشه کلامی گنجانیده شده در

اثر را که به وسیله فرایند اجتماعی - تاریخی تعیین می‌گردد، با مشخصه‌های ویژه خود می‌شناساند.

دلیل دیگر برای پرداخت شعر از دیدگاه جامعه - فرهنگ‌شناسی، ارتباطی است که میان شعر و ذهنیت شاعر وجود دارد. بی‌تردید دگرذیسی کنش اجتماعی در ذهن شاعر، قابلیت اندیشه شدن را برای دستمایه قرار گرفتن جهت تولید کنش شعری پدیدار می‌کند که بخشی از آن در اندیشه کلامی نمود می‌یابد و بخشی دیگر در گفتارهای درونی و برونی شاعر. بدین معنی که در گفتار درونی - که برای خود اوست - و در گفتار برونی - که برای دیگران بازگو می‌شود - شاعر به دو شیوه ادبی - فکری، ذهن و تخیل خود را به کار می‌گیرد. در گفتار درونی، واژه‌ها را به اندیشه درونی دگرگون می‌سازد و در گفتار بیرونی، اندیشه را به واژه‌ها تبدیل می‌کند و بدان «عینیت» می‌بخشد و تفاوت ساختاری این دو به دلیل تفاوت بنیادی‌شان در کارکردهاست که با بررسی شعر از دریچه جامعه - فرهنگ‌شناسی به خوبی می‌توان به واژه و آنچه که در پشت آن پنهان گشته - مجموعه‌ای از رویدادهای روان‌شناختی که به یاری واژه، آگاهی خواننده را برمی‌انگیزد - دست یافت. در ارزیابی توان هنری - ادبی شاعر و اوج و فروود هنرش، از همین دریچه، باید سایه مفهوم‌هایی را که پا به گستره تفکر و خیال شاعر می‌گذارد، دنبال کرد. اگر مفاهیم در ذهن هنرمند چونان فرآورده‌های نهایی اندیشه ماندگار نشوند و به نیروهای آفرینشی آغازین و خیزشگاه‌های تازه‌ای تغییر شکل دهند و سیمای ساخته پرداخته‌شان کمرنگ گردد، بی‌تردید شاعر رسالت ادبی خویش را پیروزمندانه به انجام رسانیده است. افزون بر این، شیوه به کارگیری و گزینش واژگانی شاعر و کاربرد نشانه‌های واسطه‌ای، همچون نمادها، سطح فرهنگی و بلندای آن را که حاصل رشد تاریخی جامعه است، در فرد و جامعه روزگار فرد نمایان می‌کند. چرا که این واژه‌ها هستند که چند و چون فرافکنی تخیل پویای شاعر را نمودار می‌گرداند.

ادبیات، قلمرو تجربه‌هاست. «ما می‌توانیم به یاری زبان و مفاهیم و ساختارهای کلی آن

از تجربه موجود و از ادراک حسی و غریزی فاصله بگیریم. در واقع این فاصله گذاری، شرط ضروری هر گونه بیان و حتی هر گونه تجربه است. زبان قادر است در عین یگانگی با تجربه، از محتواهای خاص آن فراتر رود، و شعر احتمالاً مهم ترین و قوی ترین شکل این «فراتر رفتن در عین یگانگی» است.<sup>۲</sup> بنابراین با جامعه - فرهنگ شناسی در شعر، می توان تجربه هایی را که از نظر وجودی بر تصویر زبانی مقدم هستند و از «با معنا بودن زندگی» سخن می گویند، باز یافت و به رمز و راز آنها پی بُرد و توانمندی شاعر را در پوست اندازی این تجربه ها ارزیابی کرد. گر چه گاه شاعر از تجربه زیست شده گذشته هایی پیش از خود می گوید و تصویر سازی می کند؛ لیک پیام هایی که پی آمد این گونه تجربه های ناشناخته در زمان شاعر است، خود از جامعه و فرهنگی نشانی می دهد که ظرفیت پذیرش آن را نداشته و حال آن که باید گردش خود را بدان سمت و سوره نمون گردد. زیرا فکر خوب و تجربه سازنده اگر در مسیر دگرگونی پی در پی و انقلاب پیاپی و بازنگری های منتقدانه قرار نگیرد، خاصیت رشد دهندگی خود را از دست می دهد و شاعر متعهد می شود که پس از تأثیر گذاری جامعه بر ذهن خود، از ذهنیت خود به جامعه تأثیر گذارد و حافظه تاریخی خود را به وجدان و آگاهی زمانه اش منتقل کند؛ او هرگز به دلیل شکاف و فاصله ای که از جهت بینش و ادراک میان خود و توده مردم زمانه اش می بیند، شانه از بار مسؤولیت خالی نمی کند و از همین جاست که تفاوت دو گروه هنرمند که از یک جامعه مشترک برخاسته اند، آشکار می گردد؛ جامعه اثر خود را بر هر دو گروه می گذارد؛ ولی گروهی در همان راهی پیمودن را تجربه می کنند که طول و عرضش را و دو سوره و امتدادش نیز به دست مقتضیات اجتماعی مشخص گردیده و گروه دیگر، در خلاف این راه آماده، راه سومی را می سازند که ارزش پیمودن را دارد؛ برای آنان که سر دو راهی ایستاده اند و نه تاب ماندن دارند و نه جرأت رفتن، در مسیر حسی و حاضر جامعه و فرهنگ تحریف شده خویش.

«فردوسی» و «سعدی» در این گروه قرار می گیرند و راهی که نشانه می روند، راهی است که به آسمان کشیده نمی شود، بلکه به بهشت روی زمین و ساختن آن، پایان می گیرد.

اگر باور داشته باشیم که ادبیات، لحظه‌ها را ابدیت و جاودانگی می‌بخشد، پس می‌توان ایمان داشت که حضور آفرینندگانِ ادب نیز در لحظه‌ها جاویدان می‌گردد؛ چرا که هر هنرمندی هماهنگ با ذهنیت و بینش خویش لحظه‌ها را تفسیر می‌کند و می‌کوشد که جامعه انسان ساخته روزگار خویش را برای مخاطب آشکار کند و گاهی نیز هنرمند در دریغ‌گویی لحظه‌هایی که جامعه‌اش از تحقق آن سرباز زده است، ذهن خود را به کارگاه خیال می‌برد و لحظه‌های آرمانی را در اعتراض به چنین نبودن‌هایی می‌آفریند که همان نیز در جامعه - فرهنگ‌شناسی یک ملیت در آینه ادب، یاریگر و راهگشاست.

«ادبیات، بیان کمبودهای زندگی است. بشر دامن ادبیات را به افق خاکی خویش وصله کرده است تا احساس تنگ نفسی نکند. لیکن روح او میل پرواز به بیکران‌ها را دارد ... در این کشمکش جانفرسای، بشر به قوه تخیلش، دنیای مورد تمنايش را می‌سازد و لاجرم، ادبیات که مولود این نیاز روحی است، هم از دنیای آرمانی سخن می‌گوید و هم از زشتی‌ها و واقعیت‌های تلخ و شیرین دنیای ملموس وجود و جهان اطرافش ...»<sup>۳</sup>.

به همین سبب، افزون بر آن که در آثار ادبی واقعیت‌های اجتماعی به نوعی دیگر زیست می‌کنند، تجربه‌های هنرمند و تأثیر و تأثرات اجتماعی - فرهنگی نیز که بر ذهن و احساس او نشان گذاشته است، تثبیت می‌گردد و برای بازسازی جامعه به وسیله هنرمند در اثر ادبی به کار گرفته می‌شود.

به نظر نگارنده تا زمانی که جامعه بر ذهن هنرمند تأثیر نگذارد و هنرمند این تأثیر را به هر شیوه‌ای در احساس خود کالبدشکافی نکند و هر تکه‌ای از این تأثیر را در اثر خود، مورد بازآفرینی و بازنگری قرار ندهد، اثر ادبی و هنر او نمی‌تواند بر قلب جامعه تأثیرگذار باشد و دلیل و نمونه بر این ادعا ژرف‌ترین تأثیرگذاری‌ها و دگرگونی‌های روحی و احساسی و انقلاب‌های درونی است که در هنگام خواندن شاهکارهای ادبی به آدمی دست می‌دهد؛ شاهکارهایی که بی‌تأثیر از اجتماع و فرهنگ روزگار خویش نبوده‌اند و پنهانی‌ترین ویژگی‌ها و حالت‌های درونی آدمی را برای او آشکار می‌کنند.

ذهن هنرمند خواهی نخواهی درگیر جامعه‌اش می‌گردد و رسواکننده کاستی‌ها و بحران‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی می‌شود؛ چه خود خواسته به این امر دست یازد، چه ناآگاهانه. چه متعهد باشد، چه نباشد. زمانی که «فرّخی»، «انوری» شعر ستایشی می‌گویند، جامعه و نیروی حاکمی را در ذهن خواننده مجسم می‌کنند و از یک نظام نادرست فرهنگی و سیاسی آگاهی می‌دهند که بنیه ادبی و توانمندی هنری را دستخوش مسائلی بی‌ارزش و انحرافی گردانیده‌اند و در عین حال، ادبیات، فاش‌کننده شخصیت شاعر یا نویسنده نیز می‌گردد که گرچه کارکردهای این گونه شخصیت در جامعه بسیار کم تأثیرتر از کارکردهای فکری - ادبی نویسنده یا شاعر متعهد است، لیک ارزش و پایگاه اجتماعی شاعر متعهد را نسبت به خود مشخص می‌کند و دلیل اصالت‌مندی اثر متعهد و اجتماعی را روشن می‌سازد. آنچه در جامعه - فرهنگ‌شناسی نباید به فراموشی سپرد، قلمرو «اخلاق» است. نوع نگاه و زاویه دید هنرمند به مفهوم «اخلاق»، بازگوکننده اخلاق مورد پسند زمان او و نیز جایگاه‌های عدم تبعیت هنرمند از اخلاق روزگارش است. بنابراین در پرداخت مسائل اخلاقی یک اثر، باید روزگاری را که هنرمند بدان متعلق است، به خاطر داشت و از آن گذشته مفاهیم و دانش‌های زمانه هنرمند نیز در جامعه - فرهنگ‌شناسی یک ملیت، بدون رویکرد به ادبیات سرزمین آن ملت امکان‌پذیر نیست.

«ادبیات در ذات خود بر مطالبی مشتمل است که در قلمرو دانش‌های گوناگون و وسیع قرار دارد؛ برای این که بتوان این ثمرات فکری را که مورد نیاز فرهنگ ریشه‌دار و پرمحتواست، یک جاگرد آورد و تکمیل نمود، باید به ادبیات روی آورد»<sup>۴</sup>.

نکته مهم در جامعه - فرهنگ‌شناسی از دریچه ادبیات و ارتباط آن با ذهن هنرمند و شاعر، آن است که رخدادها و واقعیت‌های عادی اجتماعی و پیام‌های روزمره فرهنگی در شعر جلوه‌گر نمی‌شود؛ بلکه واقعیت‌ها و پیام‌ها و مسائلی در کارگاه ذهن شاعر مورد کندوکاو و بازپردازش قرار می‌گیرند که «ویژه» و «خلاف آمد عادت» و یا «بسیار مهم» و «ماده خام برای فکری معترض و حسّاس» باشد. درحقیقت شاعر آنچه را که قابلیت وقوع

دارد، می‌آفریند و یا واقعه‌ای مهم را به گونه‌ای بازآفرینی می‌کند که برای جامعه‌اش مرکزیت موثری را جهت دگرگونی یا دست‌کم، تأثیرگذاری سامان دهد و به همین دلیل است که شاهکارهای ادبی، آدمی را به ژرف‌اندیشی و ادراکی فراتر از درک لذت جویی فرا می‌خواند. «شاهنامه» فردوسی و «بوستان» سعدی در این باره نمونه خوبی به شمار می‌روند؛ به ویژه «شاهنامه» که عنصر پویای «تنش» و «ستیز» میان پاکی و پلیدی، اهورا و اهریمن و ایران و توران در یک هماهنگی سنجیده تمامیت اجزاء اثر را مثل شیرازه شالوده‌ای در بر گرفته و جامعه را به پویایی و عدم ایستایی فرا می‌خواند و به پالایش روانی و پرورش روحی برمی‌انگیزد و او را به تداوم فکر گذشتگان ملزم می‌کند.

«بوستان» سعدی به شیوه‌ای دیگر آدمی را به ژرف‌اندیشی و تقویت و تربیت اخلاقی وامی‌دارد. سعدی از ارزش‌هایی سخن می‌گوید که علاوه بر دارا بودن اعتبار اجتماعی و جهانی، توانایی ارزیابی دوباره آنچه را که ناخودآگاه ما پذیرفته است، در خود نهفته دارد و می‌تواند ما را در شناختن کم و کیف احساس و ادراکمان یاری بخشد و در نابودی دست‌هایی که آدمی را قالب‌بندی کرده است، راهنما باشد و با این قالب شکنی تأثیری مضاعف از ذهن خود بر جامعه گذارد.

«آنچه تعیین‌کننده روش زندگی یک قوم می‌شود، نه مذهب است، نه اخلاق، نه آداب و سنن؛ بلکه فرهنگ است که از هر یک نصیبی دارد، بی آن‌که به تنهایی هیچ یک باشد»<sup>۵</sup>. یکی از مفاهیم مورد نیاز و اساسی در جامعه - فرهنگ شناختی، «فرهنگ» است. «کارکرد ویژه فرهنگ، آفرینش و نگاهداری تداوم و همبستگی میان افراد یک جامعه معین است ... اصطلاح فرهنگ، معرف خصلت مشترک چنین پدیده‌هایی است؛ یعنی عادات، باورها و اندیشه‌ها که خود مروج وفاق میان هدف‌ها و انسجام عمل در جامعه‌ای خاص هستند»<sup>۶</sup>.

فرهنگ، تنظیم‌کننده روابط اجتماعی و تطبیق‌دهنده انسان با جایگاه زیست خود است. ادبیات، به عنوان نماد فرهنگ، عناصر فرهنگی و اجتماعی را در خود می‌گنجاند و میزان

ایستایی و پویایی و نیز سازگاری فرهنگ را با شرایط تازه مشخص می‌کند. علاوه بر آن، ادبیات می‌تواند معرف اقلیم و جغرافیایی باشد که الگوهای رفتاری را شکل می‌دهند و زبان هنرمند را مایه می‌بخشد. برای نمونه زبان فردوسی و زبان سعدی در شعر متفاوت است و اگر گاهی همانندی‌های زبانی و فکری در آثار این دو جاودانه ادب دیده می‌شود، بی‌تردید از ایستایی فرهنگ سرچشمه می‌گیرد. چرا که هر نسلی در چهارچوب تعیین شده‌ای از الگوهای فرهنگی پرورش و تربیت می‌یابد. ماندگاری فرهنگ، بدون زبان مشترک، محال است و همین زبان مشترک، خود، پدیدارکننده بن‌مایه‌های فرهنگی است و جهان‌بینی ملیتی را در خود بازتاب می‌دهد. نمونه ساده و قابل درک همگانی آن، شیوه کاربرد ضمائر در ارتباط با فعل‌های سوم شخص مفرد و جمع است، عدم تفاوت در به‌کارگیری ضمیرهای متصل و منفصل برای زن و مرد، از عدم تبعیض میان این دو در باور فرهنگی ایران خبر می‌دهد.

افزون بر این‌ها، ادبیات، نوع باورهای دینی و عقاید مذهبی را به عنوان دیگر عنصر فرهنگی در خود می‌نمایاند. برای نمونه فردوسی در شاهنامه به تاریخ ایران باستان پرداخته است و از شیوه آفریدگاری او در آفرینش شاهنامه به خوبی می‌توان به جایگاه والا و ارزشمند آیین آریایی در جهان‌بینی شاعر پی بُرد؛ لیک جالب این جاست که فردوسی که با عشقی شورآفرین و شگفت‌انگیز از فرهنگ و ارزش‌های باستانی سخن گفته است، خود مسلمان و نماینده گروهی است که در تاریخ و فرهنگ ایران کوشیدند تا عربیت و قبیله‌گرایی تازی را از دین اسلام جدا سازند؛ نیز میان عرب تاخته به ایران و اسلام جهان شمول مرز نهادند. در حقیقت فردوسی واسطه‌العقد گردن آویزی است که نیمی از مرواریدهای آن نام هویت ملی را بر خود دارد و نیمی دیگر هویت دینی.

«در مورد خاص ایران، دو هویت ملی و دینی در حیطه متافیزیک به نسبت با هم سازگارند. در اساس مفاهیم کلیدی آنها غایت یکسانی دارند: استحاله و پاک‌سازی جهان از ظلمات اهریمنی. اما در سطح حافظه تاریخی، تمایزها بارزست ... در مورد ایرانیان، گذر از

هویت ملی به هویت دینی تنها غرور ملی را جریحه دار می‌کرد؛ زیرا هر دو هویت، مضمون متافیزیک واحدی داشتند و این امر سبب نزدیکی آنها بود»<sup>۷</sup>.

در بوستان سعدی می‌توان تنها گرایش اسلامی و پای‌بندی به دین، بدون پاس داشت آیین‌های باستانی را یافت؛ گاه حتی «زرتشتی» با واژه «گبر» مترادف شده و از همنشینی با او، پرهیز می‌شود!

ادبیات، نمودار نوع فرمانروایی و نظام سیاسی جامعه هم هست که «حکومت» خود در سازمان دهی و جهت‌دهی منش‌ها و رفتارهای اجتماعی در هر فرهنگی تأثیرگذارست. برای نمونه خفقان سیاسی و پی آمدهای ناگوار حق‌گویی و هراس از مجازات‌های سخت از جانب قدرتمندان، برای کسانی که گفتار خود را به منظور اصلاح در بنیاد سیاسی جامعه، به خطاشناسی روش‌های سیاستمداران به کار می‌گیرند، نوعی گروش به «سکوت» و پذیرش فرهنگ تقیه و خموشی را در بینش اجتماعی و فرهنگی مستولی ساخته است. شاید گرایش به نماد و استعاره و رمز از همین ویژگی سیاسی سرچشمه گرفته باشد. آن‌گاه که حقیقت را نمی‌توان بی‌پرده بازگو کرد، پوشش رازآگین و رمزآلود، قامت حق را در بر می‌گیرد.

در جامعه - فرهنگ شناختی، هویت ملی و هویت فرهنگی نیز نقش مهمی را ایفا می‌کند و زبان و ادبیات بازتاب دهنده آن است؛ چرا که این دو هویت، واقعیتی است که در ژرفای روح و جان ملت ریشه گسترده و بسان طبیعت ثانوی گشته است.

«صورت ایدئولوژیک هویت ملی، پوست است و هویت فرهنگی، مغز ... معرفت به هویت فرهنگی و شناخت خصائص‌اش، کلمه نظری است که با تفکر و تعمق و تحقیق حاصل می‌آید و [مردم عادی] ندانسته یا عملاً بدان پای‌بندند؛ هر چند که نتوانند درباره آن بحث و استدلال کنند»<sup>۸</sup>.

برای بررسی دگرگونی‌های فرهنگ ایرانی، شعر و ادب فارسی نیاز اساسی است و خود زبان فارسی بیانگر واقعیتی فرهنگی است؛ بدین معنا که از جهت ساختاری و واژگانی، از فرهنگ‌های گوناگونی تأثیر پذیرفته، بدون آن که اصالت ویژه خود را از دست داده باشد.

فرهنگ ایرانی نیز انعطاف‌پذیری همراه با نگهداشت هویت خود را در ادب فارسی به نمایش می‌گذارد.

«تسلط اعراب مسلمان طی دو سه قرن نخست هجری، تسلط ترکان از قرن چهارم تا هفتم هجری، تسلط مغولان در قرن هفتم و هشتم، تسلط ترکمانان در قرن هشتم و نهم و در ادامه تغییرات دوره سلطه ترک‌های اذری اردبیلی صفوی و سپس ایل قاجار، همه و همه نشان از تغییرات نژادی و پی‌آمدهای آن دارد. هر دوره ویژگی زبانی، فرهنگی، مذهبی و اجتماعی خاص خود را داشته است ... می‌توان نوعی هویت متغیر را در ایران دنبال کرد»<sup>۹</sup>.  
الگوهای ادبی در انتقال پیام‌های فرهنگی در شعر فارسی سده‌های گوناگون کم و بیش یکسانند. برای نمونه ادب فارسی پند را به عنوان سنت دیرینه‌ای در فرهنگ ایرانی می‌شناساند. هرگاه هنجارهای رفتار فردی و اجتماعی از درستی و راستی منحرف گردد، پند، زمینه ظهور می‌یابد. پند، از سویی نارسایی رفتاری را نشانگر است و از سوی دیگر درصدد جلوگیری از روند نادرست رفتاری است.

سعدی نمونه آشکار پندگویی است. کم‌تر کسی شهامت تکلیف تعیین کردن و اندرز دادن به فرمانروا را دارد؛ گرچه پندهای سعدی، سعه صدر و انتقادپذیری بعضی فرمانروایان روزگارش را نشان می‌دهد.

نمونه دیگر، طنز در فرهنگ ایرانی است. طنز از جامعه‌ای خبر می‌دهد که دستخوش بیدادگری‌های سیاستمداران گشته و اصلاح اجتماعی به سبب نبود آزادی از روش بزرگ‌نمایی زشتی‌هایاری می‌گیرد.

نیایش نیز به عنوان یکی از مهم‌ترین نشانه‌های فرهنگ ایرانی است که فردوسی در شاهنامه جاویدان خود بدان پرداخته است. نیایش جزو کارکرد رفتاری و مشخصه ایرانی، بهترین نماینده برای تفکر و جهان‌بینی ملیت است؛ چرا که خبر از خواسته‌های روحی و خواهش‌های فکری وی می‌دهد. نیایش‌های زیبا و ژرف «رستم» در حقیقت نیایش‌های ملیت ایرانی است.

به کارگیری سخنانِ بزرگانِ نیک‌روش و نیک‌منش، چونان پیامبران و یادکرد روش زندگی و شخصیت آنان، از گذشته تا هنوز با فرهنگ ایرانی آمیخته شده و جزو باورهای ملت گشته است. این کاربرد، نه تنها از سرِ ارادت و دوستی که گاه برای روشن کردن فضای تاریکِ ذهنیت اجتماع است و جامعه است که ذهن هنرمند را به کار می‌گیرد تا زمانی که ارزش‌ها و حقیقت‌ها مسخ می‌گردند و قربانی مصلحت‌های سودجویانه می‌شوند و زورمندان تزویرگر، هماهنگ با سودجویی خود، باورها و خواسته‌های خود را به نام ارزش‌ها بر مردم تحمیل می‌کنند، از بایگانی حافظهٔ دینی و ملی خود، گفتار و کردار پاکان را یادآوری کند. شاید «شاهنامه» خود در سیمایی دیگر، فریادِ اعتراضِ سدهٔ چهارم هجری باشد. پرداختن به تاریخ ایران باستان و یادکرد چگونگی اندیشه و گفتار و رفتار نیاکان این سرزمین و جهان‌بینی و ایدئولوژی پاکان این زادبوم، نمی‌تواند تنها از سرِ تفنّن و صرفاً علاقهٔ شخصی باشد. «بوستان» نیز تنها منظومه‌ای اخلاقی و مثنوی تعلیمی نیست. سعدی راه و رسم زیستن را بر اساس باورهای اخلاقی و دینی باز می‌نماید تا هر کس به یک بازنگری و ارزیابی در رفتارش بپردازد.

آنچه دربارهٔ فردوسی و سعدی بسیار چشمگیر است، احساس تعلق و روح تعهدی است که در قبال جامعهٔ خود نشان می‌دهند و درحقیقت، چگونگی این احساس، بازتاب ساختار معنوی و مادیِ هویت ایران است. طرز تفکر شاعر و گسترهٔ آگاهی‌های او دربارهٔ عوامل سازندهٔ فرهنگ و هویت نه تنها ثابت نیست که موجب تغییر و دگرگونی در هویت ملی می‌گردد. بدین معنا که شاعر متعهد با اثر خود سدی مقابل دخالت طبقهٔ حاکم - اقلیت - در شکل دادن آگاهی‌های اجتماعی و نفوذ و رخنه در ساختار هویت می‌سازد و نمی‌گذارد که تبلیغ‌های سودجویانهٔ آنان در ساختن فرهنگی خاص در جهت مشروعیت بخشیدن به فرمانروایی‌شان تداوم یابد و یا در صورت استمرار، فاش نگردد. فردوسی بیشترین بازتاب از جامعه‌اش را در ذهنیت خویش می‌گنجانند و سپس از منشور شاهنامه می‌گذرانند تا رنگ‌های گوناگون و چندگانهٔ برخورد جامعه با هویت را نمایان گردانند. برای نمونه آن گاه که

مصلحت و منافع طبقاتی ایجاد کند، طبقه اقلیت و حاکم برای دستیابی به اعتماد توده‌های مردم بر هویت اسلامی و دینی تکیه می‌کند و هویت ملی را کنار می‌زند و آن‌گاه که اعتراض‌های مردمی در جهت تحقق شعارهای برابری و دادخواهانه برخاسته از هویت اسلامی و دینی اوج می‌گیرد، هویت ملی را برای کنار زدن دین مردم، سپر بلا می‌کند و بدین ترتیب مفهوم ملی و مفهوم مذهبی و ایرانی بودن و اسلامی بودن هماهنگ با منافع طبقه اقلیت در تضاد با هم به کار می‌رود. فردوسی با پرداختن به تاریخ ایران باستان و شورش‌ها و کین‌خواهی‌ها و اعتراض‌های مردمی علیه ستم و بیداد، هویت ملی و ویژگی‌های ایرانی را به جامعه گوشزد می‌کند تا دوست را از دشمن تمیز دهند و حاکمی که خود را به افراسیاب منتسب می‌کند تا به گونه‌ای حضور خود را به عنوان بیگانه کمرنگ سازد، رسوا شود و نیز از بُعدی دیگر، می‌کوشد تا سوءاستفاده‌های محمود غزنوی را از اسلام و واژه‌های دینی و تأکید بر هویت اسلامی در چشم همگان پدیدار سازد تا از پذیرش هویتی کاذب چه به نام هویت اسلامی چه به نام هویت ملی جامعه را به دور دارد و شاهنامه، با بازگویی هویت اصیل ایرانی، درحقیقت صبح راستین را جایگزین سپیده دروغین جامعه می‌کند.

سعدی نیز به گونه‌ای دیگر برای هویت اسلامی جامعه‌اش می‌کوشد و تعبذگرایی قشری و ظاهری را - که جز پوسته‌ای پوسیدنی بر مغز پوکِ هویت مذهبی دوره خود نیست - می‌شکند و بن‌مایه‌های اصیل اسلامی را در خودسازی و هویت‌سازی مذهبی یادآوری می‌گردد. سعدی در باب نخست بوستان به اهمیت دین و کارکردهای راستین دینی فرمانروایان می‌پردازد که خداپرستی و دین‌پروری فرمانروا موجب فزونی ارزش دین در هویت یک جامعه و دیدگاه توده‌های مردم می‌گردد و به عنوان عامل تعیین‌کننده در رفتار و منش افراد جلوه‌گر می‌شود. بی‌تردید در غیر این صورت از ارزش دین در نگاه مردم کاسته شده و به عنوان سرپوشی برای نادرستی کارکردهای انسانی تداعی می‌گردد و روحیه مذهبی جامعه متزلزل و سست می‌شود و جایگاه خود را در هویت جامعه از دست می‌دهد. شاید یکی از دلایلی که شاعر متعهد قرن هشتم - حافظ - و پس از آن شاعر قرن یازدهم

- صائب - فرمانروا را فقط به دادگری فرا می خوانند و تأکیدی به دین داری او ندارند، همین سوء استفاده های مذهبی و سستی پایه های اعتقادی جامعه باشد. زیرا تا پیش از سده هشت، شاعرانی چونان ناصر خسرو، سنائی، سعدی، سیف فرغانی، فرمانروا را به «داد و دین» فرا می خواندند.

در پایان این مبحث، اشاره ای به نظر «پروفسور شاپور رواسانی» بی راه و بیهوده نیست: «در جوامعی که آزادی دهی های سیاسی و اجتماعی استقرار نیافته اند، در دو زمینه مسأله هویت ملی مطرح می گردد: ۱- در زمینه رسمی که در بیانیه ها، سخنرانی و آثار کتبی رسمی انعکاس می یابد؛ این هویت دارای سه عنصر ملی، دینی و طبقاتی است ... ۲- در زمینه شعور و تفکر پوشیده طبقات مختلف که در بسیاری موارد به طور محدود و ضمنی مطرح می گردند. این هویت نیز دارای سه عنصر ملی، دینی و طبقاتی است و با طرف شدن فشار سیاسی و اجتماعی تجلی می نمایند و ممکن است تضاد هر یک از این سه عنصر ... با سه عنصر دیگر در زمینه رسمی هویت آشکار گردیده، موجب تحوّل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جامعه شوند»<sup>۱۰</sup>.

## پی‌نوشت‌های مقدمه

- ۱- لوسمنویچ ویگوتسکی، «اندیشه و زبان»، ترجمه حبیب الله قاسم‌زاده، نشر فرهنگان، چاپ چهارم، ۱۳۷۱، ص ۸۳
- ۲- مراد فرهادپور، «عقل افسرده»، طرح نو، ۱۳۷۸، ص ۷۵
- ۳- محمد علی اسلامی ندوشن، «جام جهان‌بین»، نشر ابن‌سینا، چاپ سوم، ۱۳۴۹، ص ۳۴
- ۴- ویلیام گریس، «ادبیات و بازتاب آن»، ترجمه بهروز عرب دفتری، انتشارات آگاه، چاپ نخست، ۱۳۶۳، صص ۵۲ و ۵۳
- ۵- محمد علی اسلامی ندوشن، «فرهنگ و شبه فرهنگ»، نشر یزدان، چاپ سوم، ۱۳۷۱، ص ۳۶
- ۶- چنگیز پهلوان، «فرهنگ شناسی»، نشر پیام امروز، با همکاری نشر قطره، ۱۳۷۸، صص ۱۳ و ۱۴
- ۷- داریوش شایگان، «افسون زدگی جدید، هویت چهل تکه و تفکر سیار»، ترجمه فاطمه ولیانی، نشر فرزانه روز، چاپ دوم، ۱۳۸۰، صص ۱۶۶ و ۱۶۷
- ۸- جلال ستاری، «هویت ملی و هویت فرهنگی»، نشر مرکز، چاپ نخست، ۱۳۸۰، صص ۱۰۹ و ۱۱۰
- ۹- رسول جعفریان، «مؤلفه‌های هویت ملی در ایران»، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۱، ص ۸
- ۱۰- شاپور رواسانی، «زمینه‌های اجتماعی هویت ملی»، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۰، ص ۸۸